

## شاعر و معلم بزرگ\*

### حبیب یغمایی

شیخ سعدی شیرازی، بی‌هیچ تردید بزرگترین شاعری است که زبان فارسی را در جهان ادب رواج و رونق داده و به کمال رسانده است و به حق و انصاف باید او را پدر و معلم ادب فارسی خواند و دانست.

به‌عرض بنده درست توجه فرمایید که جوانان محصل و ادب‌دوستان به گمراهی نیفتند، بنده دعوی نمی‌کنم که سعدی بزرگترین شاعر ایران است زیرا رودکی، فردوسی، حافظ، مولانا در این صف مقدم‌اند و نمی‌توان یکی را بر دیگری رجحان نهاد و هریک از این بزرگان را در عالم بشریت مقامی عالی است. جوهر عرض بنده این است که هیچ شاعر و نویسنده‌ای چون شیخ سعدی زبان فارسی را نضج و قوام نداده. نمی‌شود گفت که مردم ایران امروزه به زبان مولانا و حافظ و فردوسی حرف می‌زنند اما می‌توانیم بگوییم که مردم این عصر به زبان سعدی سخن می‌رانند و زبان امروز ما همان است که حضرت شیخ به ما تعلیم داده است و از مکتب‌خانه تا دانشگاه بدان آشنا شده‌ایم.

منت دیگری که شیخ اجل بر ما دارد آثار زیاد اوست از نظم و نثر و تنوع

---

\*. سخنی است ارتجالی درباره‌ی سعدی که حبیب یغمائی در رادیو گفته و در اوایل اردیبهشت ۱۳۵۵ پراکنده شده است. (یغما، سال بیست و نهم، تیرماه ۱۳۵۵، صص ۱۹۳ تا ۱۹۹).

موضوع، از مملکت‌داری و سیاست و حکمت و عرفان و پند و نصیحت و عشق و جوانی و پیری و لطایف و احیاناً هجو، ضرب‌المثلی است که «پرگو خطاگوست» و «آن خشت بود که پر توان زد» اما سعدی هیچ کلمه‌ای نابجا ندارد، همه سخنانش به جای خود زیبا و فریبنده است، و ای کاش چند برابر از این که هست می‌بود و می‌فرمود. پشتوانه و ذخیره مالی هرکشور هرچند بیش باشد اعتبارش بیش است و زبان و فرهنگ کشور ذخیره‌ای است معنوی که به قول فردوسی «بی‌بها» است یعنی قیمتی و بهائی نمی‌توان برایش تعیین کرد.

مزیت دیگر سعدی انواع اشعار اوست، شاهنامه فردوسی سرتاسر به بحر متقارب است، مثنوی مولانا به بحر مسدس مقصور از رمل، غزلیات حافظ تقریباً یکنواخت و خمسه نظامی مقصور در چند بحر... اما کلیات سعدی گونه‌گون است. بوستان دارد، گلستان دارد، غزلیات دارد، قصاید دارد، مطایبات دارد. خواننده هرچند نابردبار و زودسیر هم باشد خسته نمی‌شود و از این درخت چو بلبل بر آن درخت می‌نشیند. به عبارت دیگر زبان سعدی خسته‌کننده نیست. ساده، روان، شیرین، لذت‌بخش که نه تنها خواص بل عوام هم درمی‌یابند و معانی آن را می‌فهمند و تعریف بلاغت در کتب ادبی همین است. البلاغة مافهمته العامه و رضیته الخاصه.

نمی‌توانیم بگوییم که از کتاب‌های عزیز شیخ کدام‌یک از همه بهتر است. وقتی انسان به بوستانش می‌رود درمی‌یابد که باغی از آن باشکوه‌تر و زیباتر نیست، وقتی به گلستانش گام می‌نهد بوی گلش چنان مست می‌کند که دامنش از دست می‌رود، هنگامی که به قصایدش می‌پردازد دیگر هوس نمی‌کند که قصاید

مغلق و پیچیده دیگر شاعران را بخواند، و نصایح و پندهایی خطاب به پادشاهان و امراء می‌شنود که دیگران جسارت بیان آن را نداشته‌اند.

در ضمن غزل‌های شورانگیز و عاشقانه‌اش ناگهانی و به‌موقع بیتی در عبرت و پند می‌آورد که انسان حساس را به هیجانی عجیب درمی‌افکند.

داستانی خودمانی بگویم: در منزل دشتی، بنان خواننده معروف این غزل سعدی را خواند که از لذت و طرب حالی خاص به اهل مجلس که همه از خواص بودند دست داد:

حسن تو دایم بدین قرار نماند

مست تو جاوید در خمار نماند

ای گل سرمست نوشکفته نگه دار

خاطر بلبل که نوبهار نماند

وقتی این بیت را خواند

عاقبت از ما غبار ماند، زنهار

تا ز تو بر خاطری غبار نماند

مجلسیان از شدت تأثر اشک به چشم آوردند گریستنی عارفانه.

تکرار داستانی دیگر مناسب است:

با مرحوم فروغی غزلیات سعدی را تصحیح می‌کردم به این غزل رسیدیم:

بخت آئینه ندارم که در آن می‌نگری

خاک بازار نیرزم که بر آن می‌گذری

چون این بیت خوانده شد:

خفتگان را خبر از محنت بیداران نیست

تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری

پیرمرد بزرگوار چنان گریست که بی‌هوش درافتاد.<sup>(۱)</sup>

منظور این است که درضمن غزلیات سراسر عشق و شور و مستی گاهی و غالباً به ابیاتی برمی‌خوریم که درحقیقت عبرتی است و پندی است مؤثر و بلیغ و آموزنده.

سعدی شیخی است عارف و عالم و آزموده و سرد و گرم روزگار چشیده. مورد احترام سلاطین و وزراء و امراء زمان خود، قصایدی در ستایش این طبقه دارد، اما چه مدحی! چه ستایشی! همه‌اش اندرز و وعید و پند و توبیخ.

به نوبت‌اند ملوک اندر این سپنج‌سرای

کنون که نوبت توست ای ملک به عدل‌گرای

درم به جور ستانان زر به زینت ده

بنای خانه‌کنانند و بام قصر اندای

به ناگهان خبر آمد که مرد ظالم و ماند

به سیم سوختگان زرنگار کرده سرای

در ستایش مبالغه نفرموده و عظمت خود را از یاد نبرده هرچه گفته و هرجا شفاعت کرده به سود و به حمایت مردم است نه از دستگاه درباری روی برتافته و نه چندان نزدیکی جسته و من در میان بزرگان ادب کسی را نمی‌شناسم که نابجا نکوید و طمع نورزد و حیثیت انسانی را محفوظ دارد.

۱. در اینجا مصاحبه قطع شد و در صفحه‌ای با آهنگی مطبوع و با صدایی مؤثر این غزل حافظ خوانده

بعضی بر سعدی اعتراض دارند که او حکیم و فیلسوف نیست. شیخی است مذهبی و آخوندمنش. فکرش اوج ندارد و از زمین به آسمان پرواز نمی‌کند و از این‌گونه حرف‌ها.

اولاً به شخصی که صدها بیت از این‌گونه دارد:

طیران مرغ دیدی تو ز پای‌بند شهوت

بدر آی تا ببینی طیران آدمیت

این اعتراضات کودکانه و نابخردانه است.

ثانیاً چه اشکال و چه عیب دارد که مردی مذهبی باشد و نصیحت‌گوی و واعظ باشد و حکیم اجتماعی باشد و در صلاح مردم روی زمین بکوشد و به آسمان نپردازد و به افکار گیج‌کننده اذهان خلق را مشوش نسازد. به قول فردوسی:

به جنگ زمین سر به سر تاختی

کنون باسمان نیز پرداختی؟!

من دربارهٔ سعدی چه می‌توانم گفت، سخنوری چون خودش می‌باید که

خداوند را سپاس کند و بگوید:

جهان به تیغ بلاغت گرفتی ای سعدی

سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست

تنها نصیحتم به فرزندان عزیز کشور این است که سعدی را بخوانند و مکرر بخوانند و زبان شیرین او را فرا گیرند، و این زبان لطیف را که ارجمندترین سرمایه معنوی کشور است دستخوش هوا و هوس نسازند. لغات و عبارات و

کلماتش را به جرم این که عربی است تغییر ندهند و درک کنند که بیرون کردن کلمات عربی که به زبان شیرین ما آمیخته شده کاری است ناشدنی و نابخردانه.

مرا به علت بیگانگی ز خویش مران

که دوستان وفادار بهتر از خویش اند

\*\*\*

دو سال پیش غزلی از شیخ را تضمین کرده‌ام که شمه‌ای از عقیده و اخلاصم بدان آستان مبارک است. چند بند آن را می‌خوانم و لب فرو می‌بندم:

سعديا جلوه جانها ز صفای تو بود

رهنمای بشر اندیشه و رای تو بود

شور در پرده گیتی ز نوای تو بود

من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود

سر نه چیزی است که شایسته پای تو بود

راستی هیچ سخن چون سخنت شیرین نیست

نیروی طبع خداداده کس چندین نیست

به درخشندگیت ماه نه و پروین نیست

ذره‌ای در همه اجزای من مسکین نیست

که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

دولت آن راست که در کوی تو باشد همه عمر

فتنه طبع سخن‌گوی تو باشد همه عمر

قبله بندگیش سوی تو باشد همه عمر  
خرم آن روی که در روی تو باشد همه عمر  
وین نباشد مگر آن وقت که رای تو بود

پرتو فکر تو چون از افق دهر دمید  
آسمان گفت که این نور بیابد جاوید  
روزگاران چو تو فرزند کجا خواهد دید  
عجب است آن که ترا دید و حدیث تو شنید  
که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود.\*

---

در دنباله این سخن حبیب یغمایی به کارهایی که این مدت درباره سعدی انجام شده است اعم از  
\*برگزاری جشن‌ها، ساختن آرامگاه، تصحیح آثار و غیره می‌پردازد.